

نقد
اقتصاد سیاسی

کدام تمایز راه‌گشا است؟

نکته‌ای درباره‌ی یادداشت مهر داد و هابی



محمد مالجو

نقد اقتصاد سیاسی

شهریورماه ۱۳۹۷

آقای دکتر مهرداد وهابی، استاد اقتصاد دانشگاه پاریس ۱۳، در یادداشتی با عنوان «[توضیحی درباره‌ی اقتصاد سیاسی چپا](#)ول»، منتشرشده به تاریخ نهم شهریور ۱۳۹۷ در تارنمای وزین *زمانه*، در حاشیه‌ی نکاتی که درباره‌ی [مصاحبه‌ی زمانه با آقای پرویز صداقت](#) پیش کشیده‌اند به «اغتشاشی» مفهومی در یکی از مقاله‌های اخیر من نیز اشاره کرده‌اند. چند روز قبل‌تر به لطف آقای وهابی در مکاتبه‌ای ایمیلی از انتقادهای‌شان به برخی مفهومی‌پردازی‌ها و ایده‌ها در مقاله‌ام مطلع شده بودم. متعاقباً پاسخی اجمالی ارائه دادم که از نظر ایشان «به هیچ وجه قانع‌کننده» نبود. یادداشت کوتاه‌شان در تارنمای *زمانه* را مغتنم می‌شمردم و این‌جا با ایجازی کم‌تر اجمالاً فقط درباره‌ی همان تک‌نقدی می‌نویسم که گذرا آماج اشاره‌شان قرار گرفته است.

من، در مقاله‌ی «[دوراهه‌ی ناگزیر در بازار پول: سلب‌مالکیت از چه کسانی؟](#)»، کاهش قدرت خرید حقوق و مزدهای نیروهای کار در اثر تورم را نوعی سلب‌مالکیت از نیروهای کار دانسته بودم. بنا بر استنباط من از نقد آقای وهابی، ایشان معتقدند من دو مفهوم دارایی و درآمد را به‌خطا با هم خلط کرده‌ام و دچار اغتشاشی مفهومی شده‌ام. معتقدند این واقعیت که تورم از قدرت خرید حقوق و مزدهای نیروهای کار می‌کاهد به این معنا نیست که با بروز تورم از این گروه‌ها یا طبقات اجتماعی سلب‌مالکیت می‌شود. بر این باورند که گرچه درآمد این گروه‌ها یا طبقات اجتماعی قطعاً قدرت خرید خودش را از دست داده است اما این‌جا تصاحب یا انتقال دارایی رخ نداده است تا از اصطلاح «سلب‌مالکیت» برای مفهوم‌پردازی‌اش بهره بجوییم. با نظر آقای وهابی موافق نیستم. شرح خواهم داد که آقای وهابی مرا ناتوان از درک تمایز بین دو مفهوم «درآمد» و «دارایی» در این بحث می‌دانند اما من تمایز بین درآمد و دارایی را گرچه معتبر اما این‌جا نالازم می‌دانم و ایشان را بی‌التفات به تمایز میان دو مفهوم «درآمد اسمی» و «درآمد واقعی». عجالاً گمان می‌کنم گره کار در همین جاست.

وقتی کاهش قدرت خرید حقوق و مزدها در اثر تورم را سلب‌مالکیت از مزدو حقوق‌بگیران به حساب می‌آورم، ارزش اسمی حقوق و مزدها محل توجه‌ام نیست. ارزش اسمی حقوق و مزدها به‌منزله‌ی درآمد اسمی مزدو حقوق‌بگیران در متن مناسبات مزدو حقوق‌بگیران با کارفرمایان‌شان در بازار کار و محل کار تعیین می‌شود و کاهش یا افزایش می‌یابد. به عبارت دیگر، کاهش یا افزایش ارزش اسمی حقوق و مزدها بسته به ویژگی‌های بازار کار رخ می‌دهد: میزان تقاضا و عرضه‌ی کار، درجه‌ی برخورداری تقاضاکنندگان و عرضه‌کنندگان در بازار کار از قدرت انحصاری، قوانین حاکم بر تعیین حقوق

و مرزها از جمله قانون کار و قانون استخدام کشوری، سایر انواع مداخله‌های دولت در بازار کار، نوع نقش‌آفرینی سایر نهادهای غیربازاری غیردولتی در بازار کار، و غیره. در هر حال، افزایش یا کاهش ارزش اسمی حقوق و مرزها در متن بازار کار به وقوع می‌پیوندد، صرف‌نظر از نوع ساختار بازار کار. این نوع کاهش ارزش اسمی حقوق و مرزها که در متن مناسبات مزدو حقوق‌بگیران با کارفرمایان‌شان در بازار کار تجلی می‌یابد قطعاً به معنای سلب مالکیت از مزدو حقوق‌بگیران نیست. برای تبیین این نوع کاهش ارزش اسمی حقوق و مرزها من تکیه بر اقتصاد مارکسی و استفاده از مفهوم نرخ استثمار را راه‌گشا می‌دانم. اما ارزش واقعی (قدرت خرید) حقوق و مرزها را نه عوامل مؤثر بر بازار کار بلکه سطح عمومی قیمت‌ها تعیین می‌کند که به نوبه‌ی خود در متنی به مراتب وسیع‌تر از متن بازار کار شکل می‌گیرد. شرایط بازار کار نیست که ارزش واقعی حقوق و مرزها را تعیین می‌کند. ارزش واقعی (قدرت خرید) حقوق و مرزها در متنی به مراتب وسیع‌تر از صرف بازار کار تعیین می‌شود. مزدو حقوق‌بگیرها ارزش اسمی حقوق و مرزهاشان را از دست کارفرماها در محل کار دریافت می‌کنند اما وقتی از محل کار خارج می‌شوند ارزش واقعی (قدرت خرید) حقوق و مرزهاشان بر اساس سطح عمومی قیمت‌ها تعیین می‌شود. وقتی از ارزش واقعی حقوق و مرزها سخن می‌گوییم دیگر نه پای مناسبات مزدو حقوق‌بگیران با کارفرمایان‌شان بلکه پای مناسبات مستقیم یا غیرمستقیم‌شان با مجموعه‌هایی به مراتب پرشمarter در بین هست. کارگرها ارزش اسمی دست‌مزدشان را از کارفرما در کارخانه دریافت می‌کنند اما در فاصله‌ی کارخانه تا خانه بسته به ارزش واقعی دست‌مزدشان از بازارهای کالاها و خدمات و چه بسا سایر بازارها خرید می‌کنند. مزد و حقوق که از دست کارفرما در محل کار دریافت می‌شود مشخصاً درآمد اسمی مزدو حقوق‌بگیران است اما ارزش واقعی همان میزان مشخص از درآمد اسمی در بیرون از محل کار که با سطح عمومی قیمت‌ها تعیین می‌شود داشته‌ی مزدو حقوق‌بگیران به حساب می‌آید که در پیوند با نوع مناسبات مستقیم یا غیرمستقیم‌شان با مجموعه‌هایی پرشمار تعیین می‌شود و می‌تواند در بازار کالاها و خدمات به مالکیت انواع کالاها و خدمات تبدیل شود و در انواع بازارهای مالی نیز متناسب با میزان‌اش منطقی، اما به ندرت در عمل، به مالکیت انواع سرمایه‌های البته کوچک‌مقیاس. وقتی کاهش قدرت خرید حقوق و مرزها در اثر تورم را سلب مالکیت از مزدو حقوق‌بگیران به حساب می‌آورم، ارزش واقعی حقوق و مرزها به منزله‌ی داشته‌های مزدو حقوق‌بگیران در بیرون محل کار آماج توجه‌ام است. این داشته‌ها می‌توانند منطقی در قالب دارایی‌ها نیز تجلی یابند. نرخ‌های بالای تورم از داشته‌های بخش‌هایی از جمعیت می‌کاهد و بر داشته‌های بخش‌های دیگری از جمعیت می‌افزاید. همه شنیده‌ایم که در افواه می‌گویند تورم مالیاتی است

بر فقرا و یارانه‌ای است به اغنیا. ساده‌سازی است اما بازتاب حقیقتی عریان: نرخ‌های بالای تورم باعث شکل‌گیری جریان‌های انتقالی می‌شود. کسانی بازنده می‌شوند و کسانی برنده. حاصل جمع باخت بازنده‌ها برابر است با حاصل جمع بُرد برنده‌ها. این جریان‌های انتقالی نه متکی بر استثمار در محل کار بلکه مبتنی بر تعدی در سپهرهای گوناگون حیات شهروندی‌اند و، در کلیت خودشان، بازتاب نوعی بازی با سرجمع صفر، یعنی افزایش داشته‌های اقلیت برنده به قیمت محرومیت اکثریت بازنده از داشته‌هایش میسر می‌شود. افزایش نرخ تعدی ضرورتاً هم وضع نسبی و هم وضع مطلق بازندگان را بدتر می‌کند. در اقتصاد ایران که در اکثر سال‌های چهار دهه‌ی اخیر همواره نرخ‌های دورقمی تورم را تجربه کرده است، عامل تورم به‌واسطه‌ی همین جریان‌های انتقالی اصولاً نقش پررنگ اما برآوردناپذیری در تکوین جایگاه‌های طبقاتی طبقات اجتماعی گوناگون داشته است، یعنی از یک سو اقلیتی را به سمت بخش فوقانی هرم طبقاتی رانده و از دیگر سو اکثریتی را به سمت بخش تحتانی‌اش. در مقاله‌ام کوشیده بودم تنوع در میان هر دو مجموعه از بازنده‌ها و برنده‌ها را در متن اقتصاد ایران نشان دهم. این‌جا بنای تکرار ندارم. فقط به یک لایه از بازندگان اشاره می‌کنم که محل اشاره‌ی آقای وهابی قرار گرفته است: مزدو حقوق‌بگیرانی که با تورم از قدرت خریدشان کاسته می‌شود. آن‌چه از کفِ مزدو حقوق‌بگیران در اثر نرخ‌های بالای تورم رفته است مستقیماً و ضرورتاً و مشخصاً در دست کارفرمایان‌شان قرار نگرفته تا از مفهوم نرخ استثمار برای تبیین‌اش بهره بگیریم. از دست‌رفته‌های مزدو حقوق‌بگیران در اثر نرخ‌های بالای تورم به جیب‌های دیگری رفته است، ولو به جیب‌های کارفرمایان‌شان اما نه در نقش کارفرما بلکه در نقش‌هایی دیگر. بنا ندارم دسته‌بندی‌ام درباره‌ی لایه‌های گوناگون صاحبان این جیب‌ها را تکرار کنم. فقط می‌خواهم بگویم با نرخ‌های بالای تورم در واقع نوعی انتقال داشته‌ها صورت گرفته است، از کسانی به کسان دیگر، از اکثریت به اقلیت، نه مستقیماً و بی‌واسطه و دست‌به‌دست بلکه با میانجی‌های پرشماری که بر فراز سر هر دو دسته از کسان نقش‌آفرینی می‌کرده‌اند، میانجی‌هایی که اقلیت در شکل‌دهی‌شان طی چهار دهه‌ی اخیر از نقش به‌مراتب پررنگ‌تری برخوردار بوده است. از این انواع میانجی‌ها در مقاله‌ام فقط بر نهادهای بازار پول متمرکز شده بودم و کاهش قدرت خرید حقوق و مزدهای مزدو حقوق‌بگیران در اثر نوع نقش‌آفرینی‌ها و میانجی‌گری‌های نهادهای بازار پول را تعرض به داشته‌های نیروهای کار و در واقع نوعی سلب مالکیت از مزدو حقوق‌بگیران به حساب آورده بودم، نوعی خلع‌ید از داشته‌هاشان. بحث من درباره‌ی کاهش حقوق و مزدهای اسمی مزدو حقوق‌بگیران نبود که قطعاً با مفهوم سلب مالکیت نمی‌توان تبیین‌اش کرد. به درآمد واقعی نظر داشتم نه درآمد اسمی. آقای وهابی توجه مرا به تمایز میان درآمد و دارایی

جلب کردند. توجه کردم. این تمایز را معتبر می‌دانم اما برای بحث خودم راه‌گشا خیر. من توجه آقای وهابی را به تمایز میان درآمد اسمی و درآمد واقعی جلب می‌کنم. می‌دانم که این تمایز را معتبر می‌دانند. شاید راه‌گشا نیز دانستند.